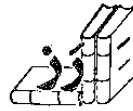
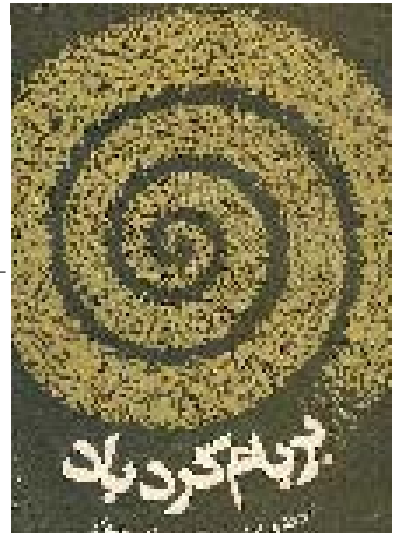


# بربام گِرد باد ... ( گِردبادی برای به " خلاء " انداختنِ " خوئی " )



بربام گِرد باد  
چاپ اول ، امرداد ۴۹  
روی جلد از : رضا مانی  
چاپ مشعل آزادی  
همه حقوق از آن سراینده است.  
انتشارات رز:  
تهران ، خیابان ششم بهمن، بین شاه و حشمت‌الدوله ، شماره ۴/۲۲۹  
بها : ۳۰ ریال



## دفتر شعری از اسماعیل خوئی

محمد ایل بیگی

گفتم که می روم و می آیم ... رفتم ؛ چند دواي بی هوشی ، چند سوزن ، چند چاقو ، یک عمل "کوچک" ، چند روزی در بیمارستان و ... حالا من اینجا برای پرچانه گی ! ...  
به قاعده می بایست چند روزی می تمرگیدم در رختخواب . اما " وحشیانه " رو آوردم به "تارنما " ها و چه دیدم ؟ تمام " معضلات " جهان خلاصه در یک چیز : سخنرانی ( یا ناسخنرانی ) "اسماعیل خوئی " در سوئد ! ...

پیشاپیش بگویم که خوئی - به قول فرانسوی ها - ، " فنجان چای " م - یعنی " عزیزم " ، نیست ! ...

در سرلوحه یکی از " شعار " ها ( وبه عمد نمی گویم " شعر " ) هایم در سال ۱۳۵۵ ، در مجموعه ای منتشر شده توسط " کنفدراسیون جهانی محصلین و دانشجویان ایرانی " تحت عنوان " فلسطین ، ای گسترده ترین سرزمین بی خاک ! " ، که جسارتا برای " م. امید " - که در آنزمان خودرا " نومید " می نامید ، این شعر از خوئی را آورده بودم :

**" سنگی ست دو رو ، که هردو می دانیمش .  
جز " هیچ " به هیچ رو نمی خوانیمش .  
شاید که خطا ز دیده ماست ، بیا  
یک بار دگر نیز بگردانیمش . "**

( باید بگردم ، اما به گمانم در رابطه با شعر " کتیبه " اخوان گفته بود ) .

**خ**وئی را برای اولین بار در سال ۵۲ ؟ ۵۳ ؟ در " مدرسه عالی علوم ارتباطات و تحقیقات اجتماعی " ( نام دقیق به یادم نیست . فقط می دانم که به موسسه کیهان و مصباح زاده

وابسته بود و مدیرش گویا "صدرالدین الهی" بود ) ، در زمانی که آمده بود جایزه بهترین شاعر سال را از دست "فریدون فرخزاد" ، در سلسله جوایز " فروغ فرخزاد " دریافت کند ، دیدم . آمد و سخنی گفت و ماچ و بوسه ای ...

مبلغ جایزه در آنزمان ۵۰۰۰ تومان بود و برای کسانی چون من که حقوق کارگری ۳۰۰ تومانی در ماه داشتیم ، کم پولی نبود - پس باید گرفته می شد . اما ...

صرت رحمانی - که همه گان می دانستند که از روی اعتیاد ، در آنزمان ، به گدائی افتاده بود ، سال قبل این ۵۰۰۰ تومان ( پول مدتها " هروئین " ) را نگرفت - یعنی دوستانش به همان مقدار پول جمع کردند و به او دادند و گفتند : " نگیر ! " .

خوئی ، بعد ها ، " رفیق " فدائیان شد و حتی زمانی صفحات شعر نشریه " جهان " دانشجویان شان را می گرداند و به همین نام سفرها کرد و سخنرانی ها کرد و شعرها خواند و زندگی را گذراند . آری برای او ، اینان بودند و تا زمانی که " پرویز اوصیاء " زنده بود ، او هم ... [ در حاشیه بگویم : وقتی خواستم که مطلبی در مورد " اوصیاء " تهیه کنم ، زنگی زدم به جناب " دوست چند دهه " که یاری ام دهد ، اما ... ]

خوئی همیشه نفس اش به جایی بند ، خواست خود را کند از وابسته گی ها و آنانی که در تمام این سالها ... بگذریم ... می خواهند با تمام توپ و تفنگ به جایش به نشانند ... و فراموش می کنند که پیش از " شاعر " بودن - چنانچه هر انسان - ، " اندیشمند " است و او را هست حق بسیار و بسیار ها گفتن ... احترامش را قائل شوید ، ورنه از روی اجبار به دامان " لولو " - شاهنشاهی - یانش خواهید انداخت !